شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال چهاردهم
۱۸ خرداد ۱۴۰۲
۱۹ذی‌القعده ۱۴۴۴
شماره ۳۹۵۸

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱ - ۵
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۰:۳۴
- نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۰۶
- غروب آفتاب ۱۸:۴۷:۲۳
- اذان صبح فردا ۰۲:۲۶:۲۹
- اذان مغرب ۱۹:۰۸:۳۸
- طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۳۸


حفاری خط ۳ در ایستگاه آخر



شهید

حافظ حاجی زاده

تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۴/۴
تاریخ تولد: ۱۳۴۰/۲/۳
محل تولد: طرقبه
محل شهادت: جزیره مجنون

کارتون شهر



رضا جنگی

سرپرست وزارت جهاد کشاورزی:
تا هفته های آتی با مازاد تولید مرغ در کشور رو به رو خواهیم بود

شوخی بی‌شوخی

به خاطر یک گوشی، آب سد خالی کرتاهه؟!



مهدی محمدی
طنزپرداز

چند وقت پیش گوشی یک مسئول هندی هنگام عکس سلفی گرفتن توی آب پشت سد افتاد. او چند تا غواص را فرستاد تا زیرآبی بزنند و گوشی او را پیدا کنند، اما موفق نشدند. مسئول محترم هندی بی‌خیال نشد و دستور داد آب پشت سد تخلیه شود. سه روز طول کشید تا حدود ۲میلیون لیتر آب پشت سد خالی شد، آبی که به راحتی می‌توانست حدود ۶۰۰هکتار زمین کشاورزی را آبیاری کند. خلاصه گوشی موبایل مسئول پیدا شد. هر چند چشم او به دیدن آن روشن شد، ولی خود گوشی روشن نشد. آن مسئول هم اخیرا از مقامش تعلیق شد و خلاصه اینکه هم موبایل پرید و هم مقام.

● **یک آقازاده:** به بابا گفتم مسئولیت واقعی یعنی همین. یعنی که این قدر دستت باز باشد که آب داخل سد با آب داخل حوض حیاط خانه‌ات کوچک‌ترین فرقی با هم نکنند و به همان راحتی که می‌توانی آب حوض را خالی کنی، همان‌طور راحت بتوانی چند میلیون لیتر آب سد را هم خالی کنی.

● **یک مسئول خسته:** به نظر من که هر مسئولی باید فقط پشت میزش بنشیند و به مردم خدمت‌رسانی کند، مسئولی که بخواهد این طرف و آن طرف برود تا مشکلات را حل کند، حقش است که هم گوشی‌اش بیفتد توی آب، هم خودش.

● **یک کارمند نجومی‌بگیر:** اگر این مسئول مثل من حقوق نجومی می‌گرفت، به جای اینکه به خاطر یک گوشی آب سد را خالی کند می‌رفت یک گوشی نو دیگر، بهتر از آن قبلی می‌خرید و تازه جلو اسراف این همه آب هم گرفته می‌شد.

● **یک سوءاستفاده‌گر:** اگر هنوز گارانتی‌اش زمان دارد ببر نمایندگی، ولی نگو افتاده توی عمق زیاد یک سد. فقط بگو صبح بیدار شدم در کمال تعجب دیدم عه! چرا این گوشی کار نمی‌کند.

● **یک کارگردان هندی:** یک ایده به ذهنم رسید. گوشی یک مسئول بیفتد توی اقیانوس هند و بعد دستور بدهد مردم هند، همه آب‌های اقیانوس هند را بریزند توی اقیانوس آرام تا گوشی پیدا بشود.

● **یک باتجربه:** شاید هنوز بشود گوشی را احیا کرد. چند بار بزنش زمین، درست می‌شود. من هم یک گوشی نوکیا داشتم با این کار درست می‌شد.

● **یک مسئول خیلی باتجربه:** احتمالا در جایی دیگر در یک پست جدیدتر با حقوق بهتر منصوب بشود.

● **یک نفر جلو مغازه گوشی فروشی:** واقعا که حیف شد. الان قیمت گوشی طوری است که وقتی گوشی آدم بیفتد توی آب، انگار ماشینش افتاده است توی دریا.

● **یک نفر خریدار واقعی:** اگر گوشی لازم نمی‌شود، ولی شارژر گوشی موجود است من خریدارم. فقط هزینه ارسالش از هندوستان تا ایران را خود آن مسئول تقبل کرتاهه.

● **یک مسئول ژاپنی:** به نظر من این مسئول باید به خاطر اینکه گوشی‌اش را سفت توی دستش نگه نداشته است استعفا دهد.

● **یک شخص خاص:** به نظر من این ۲میلیون لیتر آب، یک قطره هم ارزش نداشتند و بهانه‌ای بود برای اینکه مردم حواسشان پرت بشود که ۲۰۶ و لندکروز در سطح هم هستند.

اول شخص

شعله ور بر پرده نقره‌ای

مروری بر کارنامه هنری امین حیایی، بازیگر مطرح سینما و تلویزیون که نزدیک به سه دهه در این حوزه فعالیت دارد



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

امین حیایی که امروز شاید نامی درخشان برای اعتبار به هر فیلمی باشد، زندگی هنری خود را مدیون ثریا قاسمی است که سال ۱۳۷۰ به او اعتماد کرد و در تئاتری که برای کودکان ساخته شده بود، او را برای نخستین بار به شکل حرفه‌ای‌تر به اهالی هنر نزدیک کرد. او که از دوران تحصیل و پس از آن نیز در دوران خدمت، هرگز از صحنه نمایش فاصله نگرفته بود، در آغاز دهه ۷۰ با حضور در فیلم سینمایی «دو همسفر» اثر اصغر هاشمی موفق شد نخستین تجربه خود را برابر دوربین‌های سینمایی پشت سر بگذارد و پس از چهارسال تلاش و پشتکار، در سال ۱۳۷۴ توانست به‌عنوان نقش دوم فیلم «براده‌های خورشید» بر پرده سینما ظاهر شود و در همان سال برای این فیلم در پانزدهمین جشنواره فیلم فجر برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد شود. اما چهارسال پس از آن بود که نوبت به او رسید تا برای نقش اول یک فیلم سینمایی هنرنمایی کند و این بار با اعتماد سعید اسدی نقش مقابل نیکی کریمی شد و در فیلم «سیب سرخ حوا» داشته‌هایش را در زمینه بازیگری عرضه کرد. به موازات فعالیت در سینما، از حضور در رسانه ملی نیز غافل نشد و در سال ۱۳۷۷ با بازی در سریال «روزگار جوانی» به کارگردانی شاپور قریب، به ستاره جوان‌پسند و خوش‌پوش آن روزها بدل شد که در قالب یک دانشجوی امروزی با نام افشین، تا مدتی الگوی جوانان دهه ۷۰ بود.

اما سال ۸۱، اوج پیشرفت‌ها و فعالیت‌های او در سینما بود که با شش فیلم «مزاحم»، «مانی و ندا»، «مونس»، «اثیری»، «رز زرد» و «بوی بهشت» بر پرده نقره‌ای ظاهر شد و بیش از هر نام دیگری، در کنار سایر چهره‌های نام‌آشنای آن ایام، بر سر زبان‌ها افتاد. پس از آن در سال ۸۲ با حضور در فیلم کمدی و موفق «کما» زوج هنری محبوبی را با محمدرضا گلزار تشکیل داد و در حوزه کمدی با بداهه‌گویی، صداسازی، لحن و استایل بدنی خاص خودش، امضای متفاوتی برای بازی در نقش‌های طنز رقم زد. در همان سال با ایفای نقش دکتر در فیلم سینمایی «مهمان مامان»، به نقشی دوست‌داشتنی و صمیمی در کنار سایر بازیگران درخشان این اثر مهرجویی تبدیل شد. سال ۱۳۸۶ نیز با فیلم «شب» اثری از رسول صدرعاملی، توانست در کنار بزرگانی همچون خسرو شکیبایی و عزت ا... انتظامی در نقش سربازی ساده و درون‌گرا، جوری به ایفای نقش بپردازد که در جشنواره فیلم فجر شایسته دریافت سیمرغ بلورین شود و در سال ۱۴۰۰ نیز برای فیلم «برف آخر»، بار دیگر با سیمرغی بلورین مورد تشویق قرار گرفت. او که در سه گانه اخراجی‌های مسعود ده‌نمکی نقاط قوت خود را در حوزه کمدی اثبات کرده بود، در سال‌های اخیر نیز با فیلم‌هایی همچون «شعله ور»، «در خونگاه» و «قاتل و وحشی»، با قدرت تمام تجربیات خود را در طول سه‌دهه فعالیت در حوزه بازیگری به هواداران و اهالی هنر و بازیگری اثبات کرد. حیایی ۱۹ خرداد امسال پنجاه و سه ساله می‌شود.



امین حیایی کارنامه پر و پیمانی در عرصه بازیگری دارد. او در ژانرهای گوناگون از سینما گرفته تا تلویزیون خوش درخشیده است. اما بی‌شک بازی حیایی در «برف آخر»، «شعله ور» و «اخراجی‌ها» جزو اولین نقش‌های اوست که به ذهن متبادر می‌شود.

«برف آخر»



امین حیایی در این فیلم به کارگردانی امیر حسن عسکری نقش اصلی را ایفا می‌کرد. او نقش دام پزشکی را داشت که برای کمک به گرگ‌ها دچار تعارض شده بود... حیایی برای بازی در این فیلم موفق شد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر مرد را از چهلمین جشنواره فیلم فجر به خانه ببرد.

«شعله ور»



بازی درخشان حیایی در «شعله ور»، بار دیگر هنر او را در عرصه بازیگری به مخاطب اثبات می‌کند. او که با پسرش دارا حیایی در این فیلم نقش پدر و پسر را ایفا می‌کنند خیلی خوب توانسته اتللووار نقش مردی حسود را بازی کند و در آتش همین حسادت بسوزد.

«اخراجی ها»



حیایی در «اخراجی ها» با لحن و گویش و مدل راه رفتنش وجهه ای متمایز و کمدی از خود به نمایش می گذارد. او در این فیلم در نقش بیژن مرتضوی که همه اورا (بیژن بزغاله) صدا می‌زنند مردی را بازی می کند که دست تقدیر او را به جبهه کشانده و در نهایت از او آدم دیگری می سازد.

سه کنج شهر

بام مهربان مشهد

درباره طبیعتی دیدنی که پهلو به پهلوی شهر است



حسن احمدی‌فرد
روزنامه‌نگار

تماشای شهر از آن بالا، تکیه دادن به سنگ و صخره کوه و تماشای ردیف چراغ‌ها که خیابان‌ها را نشان می‌دهند و خانه‌ها را، و آدم‌هایی که از آن بالا اصلا دیده نمی‌شوند، آدم‌هایی در تکاپوی مدام، در رفت و آمدهای بی‌پایان، بی‌آنکه حواسشان باشد که کسی از آن بالا دارد تماشایشان می‌کند. منظره شهر از آن بالا، هم زیباست و هم رقت‌انگیز. شهر با همه بزرگی‌اش از آن بالا کوچک جلوه می‌کند. دشتی با انبوه چراغ‌های روشن که در تمام ساعت‌های شبانه‌روز، ما را در خودش، در شلوغی‌اش، در مناسبات بیهوده‌اش گرفتار کرده، حالا آن پایین است و دیگر هیچ خبری از هیچ کدام از مناسبات نیست. و این انگار خاصیت کوه است که آدم را از زمین دور می‌کند و نزدیکش می‌کند به آسمان. طبیعت‌گردها باید یادشان باشد که چطور در سال‌های پیش از این، از تپه‌های مشرف به «چهارچشمه» و «زکریا» بالا می‌رفتند تا به چند چشمه‌ای برسند که آن طرف این تپه‌های خشک، جا خوش کرده بود. چشمه‌ها و زمین‌های پرت افتاده‌ای که از آن طرف به «چشمه لوخی» می‌رسید، به جایی در پایین دست باغ‌های «حصار گلستان».

«قله زو» که روزگاری فقط حرفه‌ای‌ها اسمش را شنیده بودند یا از آن بالا رفته بودند، حالا شده است پاتوق آن‌هایی که می‌خواهند ساعتی از شهر و شلوغی‌اش فرار کنند و دل بدهند به دل طبیعت. اینکه یک کوه نزدیک شهر باشد خودش نعمتی است. عصرها در مسیرهای پاکوب قله زو، می‌شود انبوه آدم‌ها را دید که تند و رهوار، یا آهسته و قدم به قدم، از کوه بالا می‌روند تا برسند آن بالا و باد تندی که آن بالا می‌وزد، عرقشان را خشک کند و بعد بنشینند به تماشای شهر. از تماشای شهر هم که خسته شدند می‌توانند راهشان را پشت قله، پی بگیرند و سری به چشمه بزنند و توتی از درخت‌ها بچینند. قله زو، حالا بام مهربان مشهد است. طبیعتی دیدنی، پهلو به پهلوی شهر، با همه چیزهایی که می‌تواند ما را با طبیعت آشنا کند و آشتی بدهد.

روایت

۱۴ آرزو، ۱۴ امید، ۱۴ زندگی

به یاد جان باختگان حادثه قطار مشهد - یزد که پارسال در چنین روزی برای آخرین بار زائر امام رضا(ع) بودند



ضحی زردکانلو
روزنامه نگار

۱۸ خرداد ۱۴۰۱ ساعت ۵:۲۰ صبح، تنها شانزده روز از فاجعه متروپل آبادان گذشته بود که یازده زن و سه مرد یعنی چهارده آرزو، چهارده امید، چهارده زندگی دیگر، از میهن اسیر سیاه‌چاله مرگ شدند و مسافران در راه مانده یک قطار ابدی.

مسافرانی که نه تنها دهقان فداکاری نبود تا آتش به جان جامه‌اش بزند و ناجی‌شان شود بلکه سهل‌انگاری عده‌ای ناآگاه آتش به جان خودشان و دیگران زد. اگر آن راننده بیل‌مکانیکی چیزی روی ریل قطار جا نمی‌گذاشت، اگر کمک لوکوموتیورانی که هنوز گواهی‌نامه و صلاحیت هدایت قطار را نداشت بلندپروازی نمی‌کرد، اگر آن کاغذ که هشدار داده بود: «در آن جغرافیای ریلی سرعت قطار ۱۴۰ که نه باید ۱۵ کیلومتر بر ساعت باشد» به دست صاحبش رسیده بود...

حالا آن چهارده مسافر، چهارده زائر، دوازده نفر از یزد و دو نفر از طبس... سفر مشهدشان در بهار ۱۴۰۱ آخرین زیارتشان نمی‌شد. اما آن روز سیاه که خورشید درآمد، رنگ مصیبت از ریل بیرون زده، بیشتر پیدا شد. مصیبتی که سایه انداخته بود روی واگن‌های واژگون و غلتیده در خاک و خونی که هرگز به ایستگاه یزد نرسیدند.



در جاده ریلی عباس آباد تا گوش می شنید صدای شیون و زاری بازماندگان و آه و اشک مصدومان و حتی سکوت مردگان بود. همهمه امدادرسانان، دستپاچگی مسئولان و بهت مسافران را خبرنگاران با درماندگی یکی درمیان ثبت می‌کردند، تا غروب که تیرگی با دل‌ها یکی شده بود. آخر تا کی و کجا جان عزیزانمان باید تاوان خطای انسانی را بدهد؟ تاوان خبط آدم‌هایی را بدهد که جای درستی نه نشسته نه ایستاده و نه تکیه کرده‌اند. وا... که این جان‌ها از سر راه نیامده بود که در بین راه تلف شوند. کاشکی آدم‌ها را برای گذاشتن در جای درست از سر راه برنداریم.

به قول حافظ:
نه هر که طرف کُلَه کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آیین سروری داند ...

روایت یک قاب

یک شاعرانگی تلخ



حمید سبحانی
عکاس و نویسنده



«در زمانه غمناکی به سر می‌بریم که چندان مجال امیدواری به آدم نمی‌دهد. معلوم است که حیرانم و گاهی فکر می‌کنم به سال‌های سپری شده. آن وقت‌ها آسمان در دسترس بود، اما دستمان نرسید ستاره‌ها را بچینیم و بخت از کفمان رفت.»*

وجه نقادانه عکاسی و تأثیرش در برهه‌های مهمی از تاریخ معاصر بر زیست اجتماعی و جامعه به خوبی خودش را نشان داده است. فارغ از مثال‌های بسیار بر این ادعا که در این یادداشت نمی‌گنجد، صفت ویژه عکس مستند که باعث تفاوتش با دیگر ژانرهای عکاسی- حتی عکس‌های گزارشی- می‌شود، وجه ایجاد پرسش و مسئله یا برانگیختگی مخاطب است. مسئله مبتلابه و بسیار مهم این روزهای جهان، موضوعات زیست محیطی و بحران آب است و در این میان کشور ایران هم وضعیت بسیار بغرنجی را داراست. دریاچه نمکی حالا خشکیده ارومیه از اکوزیست‌های آبی مهم جهان است که با این معضل دست و پنجه نرم می‌کند. دریاچه ارومیه فارغ از اهمیت بالایش در ایران و جهان برای اهالی دو استان آذربایجان شرقی و غربی چیزی فراتر از یک اکوزیست خاص است، این دریاچه گره خورده است با تاریخ زیستی و اجتماعی آن‌ها. فرشید احمدپور عکاس جوان و بسیار خوب اهل تبریز عکس‌های بسیار تأثیرگذاری را از دریاچه ارومیه ثبت کرده است. از جمله این عکس کم نظیر که استعاره و معنای کاملی است از آنچه بر سر این دریاچه آمده است. احمدپور ما را میهمان یک شاعرانگی تلخ می‌کند، قابی شبیه سکانس‌های شاعرانه و نقادانه تئودور آنجلوپلوس، کارگردان شهیر یونانی. در وسعت بی‌انتهایی که آسمان و زمین در افق به هم گره خورده‌اند تا چشم کار می‌کند رخوت است و سکوت، (احساسی که بافت خشکیده و انگار تمام ناشدنی زمین کاملا در بیننده ایجاد می‌کند) اما برخلاف جریان غالب، میان گودال کوچکی از آب یک پیرمرد خود را رها کرده است. روزگاری در این دریاچه مردم بسیاری برای استفاده از تأثیر املاح آب بر روی پوست و برخی دردهای مفاصل خود را به آب شور دریاچه می‌سپردند. پیرمرد به همین دلیل مسافت زیادی را آمده است تا از آخرین رگه‌های باقی مانده آب دریاچه برای بهبود امراضش استفاده کند، اما عکاس این اتفاق را مصادره به معنای مدنظرش کرده است. آنچه مخاطب می‌بیند محاصره شدن سوژه انسانی با شوره‌زارهای خشکیده است گو اینکه هیولاوار آخرین برکه باقی مانده را خواهند بلعید. مرد آرمیده از آنچه بر سرش خواهد آمد غافل است. پس بی‌مقاومت مغلوب و مدفون خواهد شد و این حقیقت فاجعه‌ای است عمیق و بزرگ در واقعیت که عکاس آن را به متن این فریم آورده است.

*تئودوروس آنجلوپلوس، کارگردان و فیلم‌نامه نویس معاصر یونانی